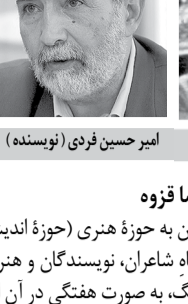




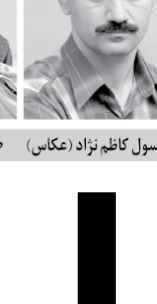
امیر حسین فردی (نویسنده)



ال احمد (نویسنده)



ابوالفضل عالی (گرافیست)



شهیدرسول کاظم نژاد (عکاس)



صفار زاده(نویسنده)



حمید سبزواری(شاعر)



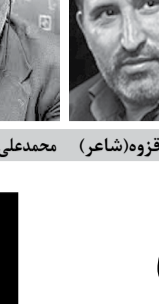
مهرداد اوستا(شاعر)



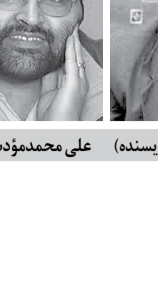
نصرالله مردانی (شاعر)



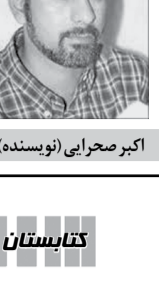
مسعودنجاتی شادابی (گرافیست)



حبیب‌الله معلمی (شاعر)



علیرضا قزوئه(شاعر)



محمدعلی گودینی(نویسنده)



علی محمدمؤبد(شاعر)



اکبر صحرایی (نویسنده)



محمدمهدی سیار (شاعر)



سیمین‌دخت وجدی(شاعر)

حوزه هنری و علی‌رضا قزوئه

فکر می‌کنم سال‌های ۵۶ یا ۶۰ بود که پای من به حوزه هنری (حوزهٔ اندیشه و هنر اسلامی سابق) باز شد. حوزهٔ هنری، اولین پایگاه شاعران، نویسندگان و هنرمندان انقلاب اسلامی بود که همهٔ اصحاب فکر و فرهنگ، به صورت هفتگی در آن انجمن می‌گردیدند.

داستان ورود من به حوزه هنری، با دعوتی رسمی از سوی قیصر امین‌پور آغاز شد؛ دعوت به شرکت در جلسات هفتگی نقد و بررسی شعر. من نیز که در آن روزها جوانی نوزده ساله بودم و عطش فراوانی برای شرکت و حضور در جلسات ادبی داشتم، با اشتیاق فراوان، این دعوت را پذیرفتم و اینچنین بود که زمینهٔ آشنایی من با نسل اول شاعران انقلاب اسلامی فراهم شد؛ شاعرانی که بسیاری از آنان در سال‌های گذشته به دیاری دیگر کوچیده‌اند و هم‌اکنون در کنار ما نیستند؛ بزرگوارانی چون «سلمان هراتی»، «قصر امین‌پور»، «سیدحسن حسینی»، «هرالله مردانی» و «سپیده کاشانی». و عزیزیان که امروز نیز از فیض حضورشان بهره‌مندیم: «موسی‌علی میرشکاک»، «محمدرضا عبدالملکیان»، «احمد عزیزلی»، «پرویز بیگی حبیب‌آبادی»، «حسین ااهی»، «عباس براتی‌پور»، «سیمین‌دخت وجدی»، «محمدرضا محمدی نیکو»، «وحید امیری»، «محمدعلی محمدی»، «حسین اسرافیلی»، «سپیدالدین ترابی» و… «علیرضا قزوئه» نیز از دیگر شاعرانی بود که در آن روزها در جلسات هفتگی حوزهٔ هنری حضوری تأثیرگذار و پررنگ داشت.

در این‌جا اشاره به این نکته نیز ضروریست که «نسل اول شاعران انقلاب» با اقتدا به شاعران بزرگوار چون «مهرداد اوستا»، «حمید سبزواری»، «علی موسوی گرمارودی»، «طاهره صفارزاده»، «علی معلم دامغانی» و «مشفق کاشانی»، «محمود شاهرخی» در این مسیر روشی طین طریق می‌کردند. در واقع سنگ بنای حوزهٔ هنری که تاکنون برکات فراوانی را برای انقلاب اسلامی به همراه داشته است، به همت این شاعران و بینشگسوت و بزرگوار نهاده شد.

من برای اولین بار در حوزه هنری با علی‌رضا قزوئه آشنا شدم. آن روزها قزوئه هنری جوان و پُرشور بود که با حضور تأثیرگذار خود در جلسات شعر، نگاه تأمل‌برانگیز شاعران دیگر را به خود متوجه می‌ساخت و همواره شعرهای او مورد توجه و تشویق جمع شاعران حاضر در مجلس قرار می‌گرفت.

اما علاوه بر «خوب شعر گفتن» و «شعر خوب گفتن»، آنچه که باعث می‌شد قزوئه به عنوان یک شاعر جوان در مرکز توجه بگیرد، ویژگی‌های اخلاقی او بود و برای آن که مصداقی برای ویژگی‌هایی که برشمردم بیآورم، شما را به زمزمهٔ غزلی از او دعوت می‌کنم که از سر دلنگی در تاریخ ۲۴ مهر ۱۳۶۸ در «هلی‌نو» سروده است؛ غزلی که همچون آیینهای بی‌غبار، سیما می‌هریان و دوست‌داشتنی شاعر «نخلستان تا خیابان» را به تماشا می‌گمارد. با هم می‌خوانیم:

از شب کوچه و از صبح خیابان چه خبر؟

بی‌خی خبر نیستیم از ایمان، از نان چه خبر؟

دل تان بجز تاجرهٔ بازت‌رین رو به خداست

قاصد کجا راستی؟ از «حمت» و «پاران» چه خبر؟

آفتابی ست هوای دل «قصیر» آیا؟

بچقه‌ها خوب‌اند؟ از خانهٔ «مسلمان» چه خبر؟

«هنزوی»‌های جوان، باز غزل می‌گویند؟

«آسمان»، «فاضل»، از تک‌تک پاران چه خبر؟

در خیر خواندم؛ «شوریده» می «شیدا» هم رفت

دوستان! راستی از حال «پربیشان» چه خبر؟

کفنِ خاطر ماتم پُر شده از صبح و سلام

دردین هنند، به یک یار می‌ارزد ای ماه!

از خراسان چه خبر داری؟ از ایران چه خبر؟^(۱)

با دوستان مروت، با دشمنان مُدارا

قزوئه از جمله شاعرانیست که سلوک او با دوستان و دشمنان، آموزنده و مثال‌زدنی است. او به راستی مصداقی مجتسم این بیتِ حضرت اِسْلان‌العِلیبِ حافظ شیرازی‌ست که می‌فرماید:

آسائین خود گیتی، پشم‌تیرین او در حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مُدارا

او دوستان را با مهر و مرمدم می‌نوازد و دشمنان را با جوانمردی و اعتدال از کوبیدن به لب طبل دشمنی بازیازد.

نقد قزوئه در پیوستن بسیاری از شاعران معاصر به جبههٔ شعر انقلاب و سرودن شعر برای انقلاب، امام و شهیدان، قابل‌تأمل انکار است.

در این‌درست استند که قزوئه، شاعر معتمد و آرمان‌گراست؛ لذا این آرمان‌گرایی، او را در حصار انحصارطلبی و تنگ‌نظری گرفتار نساخته است. تعریف این شاعر و نویسندهٔ ادیب از آرمان‌گرایی، بستن دروازهٔ ندیدن دیگران نیست بلکه تبدیل نهدیدنی‌ها به فرصت و استفاده از همهٔ امکانات و تریبون‌ها را تقویت جبههٔ انقلاب است.

آری، شاعر دل‌شدهٔ «از نخلستان تا خیابان»، قراغ از هر گونه قیل و قال، و به برکت عشق به حضرت خذرجلال‌الله، همچنان با دوستان به مروت و با دشمنان به مداراست، و یکی صبح صادق فرود.

ردی دم در هازا همیمه و قیل و قال باش
غوغلاست در قیامت عشاق، لال باش
چشمی ببار و چشمهٔ آب حیات شو
چندی با نبوشی و آینهٔ دل‌آلچلال باش
فر دا که کوه‌ها همه سیمرغ می شوند
بَر می‌کنند زمین خدا، فکر بال باش
حسرت نصیب ماضی و استقبال چرا؟
جز در خدا مقام مکن، اهل حال باش.^(۱)
مولا، ویلا ندانست!

قزوئه به نظر راقم این‌سطور، شاعری دوست‌داشتنی و سهیم در «شعر اعتراضی مسلمان» است.^(۲)

با پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ سازمان ملل متحد توسط ایران و همزمان با پایان یافتن جنگ، شاعر انقلابی و دفاع مقدس وارد مرحلهٔ تازه‌ای از حیات خود شده؛ دوره‌ای که می‌توان آن را با عنوان «شعر دورهٔ بعد از جنگ» مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

شعرهایی که توسط شاعران در این دوره با موضوع «انقلاب و دفاع مقدس» سروده شده، در ذیل عنوان «شعر دورهٔ بعد از جنگ» قرار می‌گیرد؛ سروده‌هایی برخوردار از مضامین سیاسی - اجتماعی سروده‌هایی که مجموعهٔ آن‌ها را ذیل عنوان «شعر حسرت و اعتراض» می‌توان مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

«شعر اعتراض» شاعری با مضامین تند سیاسی- اجتماعی‌ست؛ شعرى حسرت‌زده، برخاسته‌گرم و معترض؛ معترض به استتالۀ فرهنگی، معترض به تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی؛ معترض به احیای فرهنگ سرمایه‌سالاری و افزایش فاصله‌های طبقاتی در جامعه، معترض به اشراقی‌گری و تبخّل‌گرایی، معترض به خاموشی و فراموشی مردان جبهه و جنگ و بازماندگان شهدا و…

بسیاریست که شعری از این جنس، چندان مورد استقبال و توجه مسئولان و متولیان امر قرار نمی‌گیرد؛ مسئولانی که خود در هر وجود آمدن این وضعیت و دامن زدن به آن بی‌تقصیر نیستند؛ ولی علی‌رغم بی‌اعتنایی و سکوت مسئولان، این گونهٔ از شعر به علت برخورداری از مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی چون سادگی، صداقت، صراحت، جسارت و همزمانی با مردم، تند و تند مورد استقبال عمومی قرار می‌گیرد و مردم بر پیمانی آن مهر تأیید می‌زنند. همین تشویق و استقبال عمومی باعث می‌شود که شاعران این‌گونه شعرها با جسارت و اعتماد به نفس بیشتری در این عرصه گام بردارند و برای واگوئی دردهای اجتماعی و ترجمان زخم‌های نسل جبهه و جنگ از یکدیگر سبقت بگیرند.

یکی از شاخص‌ترین شعرهایی در این عرصه روزگار به دلیل برخورداری از همین ویژگی‌ها و همزمانی با مردم، شعر «دورهٔ بعد از جنگ» قزوئه، «مولا، ویلا ندانست» سرودهٔ این شاعر-درداگاه انقلاب، علی‌رضا قزوئه بود که بعدها به همراه تعدادی دیگر از شعرهای اجتماعی - سیاسی و به نوعی «از نخلستان تا خیابان» به دست چاپ سریده شد.

در این‌جا بی‌نیاز نیستیم که برای تجدید خاطره، بخشی از این شعر آرزنده و تأثیرگذار را با هم زمزمه کنیم:

گفتم: چیزی بخوان

گفت شعر منندام

یک سال است چیزی نگفتم‌ام

رحم: برای عاطفه‌ای که در ما مرده است

و گفتم: اهل هن یقرا! الفاتحه مع الضلوا!

....

من فکر می‌کنم شاعری زخم‌خیز می‌خواهد

نه همیانی، نه بیان می‌خواهد

شاعر یعنی موی دماغ سیاست‌بازان

adabhonar@kayhan.ir

علیرضا قزوئه، از نخلستان تا خیابان

رضا اسماعیلی

اشاره:

منت زبیر مجموعه یادداشت‌های کوتاهی است دربارهٔ شخصیت و سلوک ادبی شاعرِ متعدّد و توانمندِ معاصر؛ علی‌رضا قزوئه. این یادداشت‌ها واقعی و مستند است و از خیال‌پردازی به دور؛ چرا که محصول بیش از سی سال زندگی ادبی من با این شاعر معاصر است. در این یادداشت‌ها، نقد و تحلیل آثار ادبی شاعر مورد نظر نیست، بلکه بیشتر اشاره به ویژگی‌های اخلاقی، شخصیتی و ادبی قزوئه به عنوان یک شاعر مسلمان، متعدّد و انقلابی مدّ نظر من بوده است. هر چند که در خلال مطالب –گاهی به بهانه‌های – اشارات‌های نیز به بعضی از سروده‌ها و مؤلفه‌های ادبی آثار این شاعر معاصر داشته‌ام.

امید آن که این یادداشت‌ها بتواند تا حدودی در بازشناسی شخصیت ادبی این شاعر معاصر راه‌گشا و سودمند باشد؛ ان‌شاء‌الله.

شاعری که با خیال راحت می‌خواهد اصلا شاعر نبیست

....

بیاید آفتابی نهج البلاغه بر گردیم

چرا اینج البلاغه را جدی نمی‌گیریم؟

مولا، ویلا ندانست

مدیوه کباب سبز داشت

پیامبر به شکستن سنگ می‌بست

امام سبزه‌بینی می‌خورد

البته به شما توهمین نشود

پیش از آن که بر من حدّ تهمت جاری کنيد

من بر خوشتن حد وجدان جاری کرده‌ام

من دو شاهد عادل دارم

قرآن و نهج البلاغه

من چنانلوس نیستم

تملن مثل مولا با مردم همدردی کنيم

اما قدر امام را می‌دانم

بیاید قدر مردم را بدانیم

بیاید مثل مولا با مردم همدردی کنیم

بیاید امام را اذیت نکنیم

بیاید امام را نصیحت نکنیم

....

مادرم دفتر چه خدمات درمانی ندارد

و همیشه ابوالفضل به دادش می‌رسد

او برای شهیدان اشک می‌ریزد

حلولی می‌بزد

و به ما یاد می‌دهد که چگونه شب‌های جمعه

با چهار قاشق حلوا نذری سیر شویم

او قری شهیدان را با دست می‌شوید

بوی فقر و غربت

تمام پرچه‌های سبز و سرخ را به بوسه می‌گیرد

وقتی باد، چادر وصله‌دارش را تکان می‌دهد

....

او نمی‌داند «کادیلک» چه جانوری‌ست

و داخل هواپیما چه شکلی‌ست

اما خوب می‌داند

که شمشیر امام حسین از طلا نبوده است

و امام زمان در جزیرهٔ خضرا نیست

او قلبتین برای انقلاب می‌تپد

و هر شب دعا می‌کند که

پیروزی با امام باشد

و «آقا» بیاید.

بی‌هیچ تردیدی نام قزوئه را نیز باید در کنار نام شاعران بزرگی چون «طاهره

صفارزاده»، «علی معلم دامغانی»، «سلمان هراتی» و «سیدحسن حسینی» که از پیش‌انگنان و پایه‌گذاران شعر اعتراض بودند نگاه و به خاطر سپرده و آن هم نه فقط به خاطر شعر «مولا، ویلا ندانست»، بلکه به خاطر همهٔ شعرهایی که تاکنون سروده است؛ زیرا که این منظر می‌توان گفت که تمام شعرهای او لهیجه‌ای حماسی و معترض دارد.

اعتراضی در شعرهای قزوئه چند وجه دارد؛ گاهی اعتراض بی‌تعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های سیاسی-اجتماعی داخلی‌ست، گاهی اعتراض به بی‌عدالتی‌های جهانی، گاهی اعتراض به نفاق و تزویر و فریب‌روشنی بعضی از مدعیان دین، و گاهی نیز اعتراض

به خودی‌نظم خویش؛ چنان که او توانست که خوشی در آن قالیبند‌ها و توانمندی‌های

ز با انداختن آخر سر کنشی‌های هوس، ما را

شانگ که با کدام امید می‌خواند جریس، ما را

و به امید رهایی، راه را با چوون باد می‌رفتم

رها می‌کرد اگر یک لحظه زنجیر هوس، ما را

هوسِ کم بود، شد رنگ و وریا هم مشکلی دیگر

دعا کن واعظ ما وگاندار که یک نفس ما را^(۱)

قرارم، پای پشتون از نی^(۲)

یکی از شیرین‌ترین خاطراتی که من از قزوئه دارم، به سال ۱۳۶۸ و دوران همکاری

من با او در روزنامهٔ اطلاعات برمی‌گردد. در این سال، من نیز بعدازظهرها با سروسیس

ادبی روزنامهٔ اطلاعات همکاری می‌کردم و هر روز در تحریریهٔ روزنامه در کنار برایش

بی‌هیچ تردیدی علی‌رضا قزوئه یکی از سرآمدان شعر آیینی روزگار ماست. این نه تنها گفتهٔ من، که گفتهٔ بسیاری از پیران و پیش‌انگنان این عرصه است. اما در بی‌تجاهت ادغامی، انتظار این است که ویژگی‌های یک شاعر آیینی خوب برشمرده شود. (فنا) شاعر آیینی، باید «زیربن زمان خویش» باشد و شعر آیینی باید سیمای لال و روشن اشعار مسلمان عصر حاضر را به تماشا بگذارد؛ انسان مسلمان و معتقدی که در عین بندگی و تسلیم بودن بر آستان جانان، دلش می‌خواهد با چشمانی باز ایمان بیآورد، فلسفهٔ احکام را بداند، علت غفالی هر چیزی را سوال کند و از گذرگاه شک و تردید به اقامت‌گاه ایقین یمن برسد. در یک کلام، مسلمان اسمی و نشانی‌نامه‌ی نباشد، بلکه از روی اختیار و با شناخت، با «وادی‌الاسلام» بگنارده و قزوئه چنین است:

شاعری تواندینش، خلّاق و مبتکر

دست از طلب ندارم، تا کام من بر آید

یا تن رسد به جانات، یا جان ز تن بر آید

آری، قزوئه شاعری تواندینش، مبتکر و خلّاق است چرا که او عاشق است و پاکباز؛ و رمز توفیق و سربلندی او در تمام عرصه‌ها یعنی چیزی جز این دو نیست: «عشق و پاکبازی».

علیرضا قزوئه و شعر آیینی

بی‌هیچ تردیدی علی‌رضا قزوئه یکی از سرآمدان شعر آیینی روزگار ماست. این نه تنها گفتهٔ من، که گفتهٔ بسیاری از پیران و پیش‌انگنان این عرصه است. اما در بی‌تجاهت ادغامی، انتظار این است که ویژگی‌های یک شاعر آیینی خوب برشمرده شود.

فنا) شاعر آیینی، باید «زیربن زمان خویش» باشد و شعر آیینی باید سیمای لال و روشن اشعار مسلمان عصر حاضر را به تماشا بگذارد؛ انسان مسلمان و معتقدی که در عین بندگی و تسلیم بودن بر آستان جانان، دلش می‌خواهد با چشمانی باز ایمان بیآورد، فلسفهٔ احکام را بداند، علت غفالی هر چیزی را سوال کند و از گذرگاه شک و تردید به اقامت‌گاه ایقین یمن برسد. در یک کلام، مسلمان اسمی و نشانی‌نامه‌ی نباشد، بلکه از روی اختیار و با شناخت، با «وادی‌الاسلام» بگنارده و قزوئه چنین است:

شاعری تواندینش، خلّاق و مبتکر

دست از طلب ندارم، تا کام من بر آید

یا تن رسد به جانات، یا جان ز تن بر آید

آری، قزوئه شاعری تواندینش، مبتکر و خلّاق است چرا که او عاشق است و پاکباز؛ و رمز توفیق و سربلندی او در تمام عرصه‌ها یعنی چیزی جز این دو نیست: «عشق و پاکبازی».

صحهٔ ۷

یک‌شنبه ۸ شهریور ۱۳۹۴

۱۵ ذیقعدہ ۱۴۳۶ – شماره ۲۱۱۴۴



فردا صبح اوبسی مثل مارگزیده‌ها

به خودش می‌پیچید و فحش‌های

ریک می‌داد.

شاهدند ورزشش را کرده بوده و

حالا توی چسرت کوتاهی بود که خبر

را برایش آوردند. اوبسی نهب زد،

«تیمسار» یک نظامی جگره‌ار هول

نمی‌کند!» شاهدند رنگ از صورتش

پرید: «چی شده تیمسار؟» اوبسی رنگ

کرده‌ام! اما از این بدتر این‌ها قزوئه مستشار است که می‌توجه به دستور منع رفت‌وآمدش

دستور آتش احتمالی داده به چشمت‌ها.» به دستور اوبسی، هلی‌کوپتر وسط جادهٔ

قم – تهران روی زمین نشست و افراد زخمی شده را به بیمارستان ۵۰۲ ارتش برد.

«سزده ساله بودم که در میدان حسن‌آباد تظاهرات می‌کردیم و پیش از حمله

به دانشجویمان، من به‌طور معجزه‌آسایی از بین سربازهایی که نیه‌زهای خود را در

گوت‌تظاهرکننده‌ها فرو می‌کردند، نجات پیدا کردم.» اینها را مصطفی جمشیدی،

نویسندهٔ کتاب «بیداری» می‌گوید. «مصطفی جمشیدی» متولد ۱۳۴۰ در شمیران

(قره به سعادت‌آباد)، در داستان نویسان دههٔ شصت که مدتی نیز در سایر رشته‌های

هنری مانند سینما و تئاتر دارد. جمشیدی که خود درگیروقار انقلاب فرهنگی شده

است، معتقد است در مورد انقلاب رمانی در اندازهٔ آنچه که در حق آن است هنوز

نگارش نیافته است.

او در زمان «بیداری»، واقع را از زبان یک ضدقهرمان روایت می‌کند که مأمور

سواک است. مأموری که در طی یکی از مأموریت‌های خود به یک فرد انقلابی و

مبارز برخورد می‌کند و این آشنایی زمینهٔ برخی التهابات فکری و درونی را برای

او فراهم می‌کند. در ادامهٔ داستان به‌طور تلویحی مشخص می‌شود که این دو با

یکدیگر از قدیم ارتباطاتی داشته‌اند. فضای «بیداری» با نگاهی به وقایع سال‌های ۵۵

تا ۵۷ نوشته شده و فضای داستان عمدتاً از یادگانی در میانه‌های جادهٔ قم – تهران

روایت می‌شود که فرماندهٔ آن تیمسار شناخته است.

«سزده ساله بودم که در میدان حسن‌آباد تظاهرات می‌کردیم و پیش از حمله

به دانشجویمان، من به‌طور معجزه‌آسایی از بین سربازهایی که نیه‌زهای خود را در

گوت‌تظاهرکننده‌ها فرو می‌کردند، نجات پیدا کردم.» اینها را مصطفی جمشیدی،

نویسندهٔ کتاب «بیداری» می‌گوید. «مصطفی جمشیدی» متولد ۱۳۴۰ در شمیران

(قره به سعادت‌آباد)، در داستان نویسان دههٔ شصت که مدتی نیز در سایر رشته‌های

هنری مانند سینما و تئاتر دارد. جمشیدی که خود درگیروقار انقلاب فرهنگی شده

است، معتقد است در مورد انقلاب رمانی در اندازهٔ آنچه که در حق آن است هنوز

نگارش نیافته است.

او در زمان «بیداری»، واقع را از زبان یک ضدقهرمان روایت می‌کند که مأمور

سواک است. مأموری که در طی یکی از مأموریت‌های خود به یک فرد انقلابی و

</